

مفهوم اطلاق در ولایت مطلقه فقیه

مقدمه

ولایت فقیه و خصوصاً ولایت مطلقه فقیه، از مهم ترین مفاهیمی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران مطرح شده است. اهمیت این مفهوم، هم بدان جهت است که دشمنان مغرض و سرسختی دارد و هم از آن روست که بسیاری از دوستان و طرفدارانش تبیین های صحیح و استواری از آن ارائه نداده، بیشتر به تمجید و تحسینش می پردازند و حتی در بعضی موارد چهره ای خشن و غیر منطقی از آن می نمایند.

مقاله حاضر متکفل آن است که به نقد و بررسی یکی از مهم ترین شبهاتی که در مورد ولایت فقیه مطرح شده است بپردازد و با ارائه تصویر واضحی از ولایت فقیه در تبیین دقیق آن بکوشد.

۱. یکی از اولین شبهاتی که در خصوص ولایت مطلقه فقیه مطرح گردید، راجع به اطلاق ولایت بود. برخی گفته اند: اطلاق به معنای رها بودن از هرگونه قید و شرط است و ولایت مطلقه بدین معنی است که ولی فقیه می تواند در همه امور مردم اعم از خصوصی و عمومی تصرف نماید؛ مجاز است که در اموال و نفوس اشخاص تصرف

کند و مثلاً آنان را به طلاق همسرشان وادار کند و یا هر زمان که خواست، قوانین عادی و اساسی را زیر پا بگذارد، مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان را منحل کند^(۱) و یا حتی شکل نظام را تغییر دهد، بدون این که از این جهت محدودیتی داشته باشد یا کسی بتواند از دستور او تخلف کند یا او را مورد مؤاخذه قرار دهد. و در یک کلام، ولایت مطلقه یعنی آن که ولی فقیه مافوق قانون است، همان گونه که در حکومت مطلقه، حاکم چنین موقعیتی دارد.

۲. قبل از پرداختن به پاسخ این شبهه، ابتدا باید یاد آور شویم که ظاهراً یکی از عوامل پیدایش چنین توهمی شباهت لفظی میان ولایت مطلقه و حکومت مطلقه است. توضیح این که آشنایان با علم حقوق و سیاست می دانند که در اصطلاح این دو علم، حکومت مطلقه در بسیاری از موارد به معنای حکومت استبدادی به کار می رود. یعنی حکومتی که پایبند به اصول قانونی نبوده، هر زمان که بخواهد به حقوق اتباع خود تجاوز می نماید.^(۲) بر این اساس گاهی چنین تصور می شود که لفظ «مطلقه»، هم در ولایت مطلقه و هم در حکومت مطلقه به معنای رها از هرگونه قید و شرط است و از آنجا که ولایت نیز به معنای حکومت است، پس این دو اصطلاح در معنا مساوی بوده، نشانگر حکومتی هستند که به هیچ ضابطه و قانونی پایبند نیست و تمام قدرت در دست حاکم یا هیأت حاکم متمرکز است، بدون این که صاحبان قدرت در استفاده از آن هیچ گونه محدودیت و یا مسئولیتی داشته باشند.

۳. پاسخ: با مراجعه به تبیین دقیق ولایت مطلقه فقیه در کتاب های معتبر فقهی همچون کتاب البیع حضرت امام خمینی (قده) به وضوح در می یابیم که اطلاق ولایت به هیچ وجه به معنای رها بودن آن از هرگونه قید و شرط نیست، بلکه اصولاً اطلاق در اینجا و در هر جای دیگر یک مفهوم نسبی دارد و از این رو، در علم اصول فقه گفته می شود: «الاطلاق والتقیید امران اضافیان»؛ اطلاق و تقیید دو امر نسبی (یا اضافی) هستند.^(۳)

توضیح این که اطلاق از جمیع جهات، حتی در مورد خداوند نیز تحقق ندارد. چرا که خداوند متعال نیز بر اساس ضوابط و حدود و قیود معینی اعمال قدرت می کند که همان حسن و قبح عقلی است. یعنی خداوند هیچ گاه به انجام کاری که عقلاً قبیح است (مانند

ظلم) فرمان نمی دهد و از انجام کاری که عقلاً حَسَن و پسندیده است (مانند عدل) نهی نمی کند. البته این قیود از ذات خداوند نشأت گرفته است نه از منشأ دیگری، ولی به هر حال افعال خداوند نیز بدون قید و شرط نیست.

پیامبران و ائمه (ع) نیز همین طور هستند. یعنی اعمال ولایت و تصرفات آنان مقید به قیود و شروط معینی است و مطلق از جمیع جهات نیست. مثلاً هیچ یک از آنان مجاز نیستند که همسر مردی را در اختیار خود بگیرند، مگر از طریق ازدواج شرعی، آن هم پس از این که از شوهر اول خود طلاق گرفته و مدت عده اش سپری شود. همچنین هیچ یک از معصومین نمی تواند مردم را به انجام کارهای خلاف شرع امر کرده یا آنان را از انجام واجبات الهی نهی کند.

وقتی که اعمال ولایت خداوند و معصومین (ع) این چنین مقید و محدود باشد، تکلیف ولی فقیه نیز به طریق اولی معلوم خواهد بود؛ بلکه با مراجعه به اندیشه ولایت مطلقه معلوم می شود که محدوده ولایت ولی فقیه مضیق تر از ولایت معصومین (ع) است.

۴. بیان مطلب این است که پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع)، هم به دلیل برخوردار بودن از مقام عصمت دارای ولایت بر مردم هستند، و هم به دلیل دارا بودن منصب حکومت و سرپرستی جامعه. ولی محدوده این دو ولایت با هم فرق دارد؛ به این صورت که آن حضرات (ع) بر اساس مقام عصمت خود مجاز به تصرف در امور خصوصی مردم هستند؛ یعنی می توانند در امور شخصی مردم به آنان امر و نهی کنند و مثلاً به کسی دستور دهند که همسرش را طلاق دهد یا اموالش را بفروشد یا شغل معینی را عهده دار شود. اما بر اساس ولایت و حکومت خود بر جامعه، فقط مجاز به تصرف در امور عمومی مردم هستند. چرا که حکومت اصولاً عهده دار تنظیم امور عمومی مردم است؛ یعنی اموری که ناشی از زندگی اجتماعی است.

به عبارت دیگر، در زندگی اجتماعی به طور طبیعی حقوق و خواسته های مردم با هم تزاخم پیدا می کند و ناگزیر باید سازمانی وجود داشته باشد که این تزاخمت را رفع کرده، حقوق و آزادی های مردم را تأمین نماید. این سازمان همان حکومت است. بنابراین،

حکومت از مقتضیات زندگی اجتماعی است و از همین رو، حیطة اختیارات آن نیز در همین محدوده است.

البته گاهی ممکن است بین حقوق فرد و جامعه تزاخمی به وجود آید؛ در چنین صورتی بدون شک حق جامعه به خاطر مصداق اهم بودنش، بر حق فرد که مصداق مهم است مقدم خواهد بود و البته متولی تقدیم حق جامعه بر فرد، نهاد حکومت است. زیرا در غیر این صورت مصالح جامعه، که حکومت عهده‌دار پاسداری از آن است، تضییع خواهد شد.

از این دو قسم ولایت تنها قسم دوم، یعنی ولایت ناشی از مقام حکومت و سرپرستی جامعه، به فقهای جامع شرایط در عصر غیبت منتقل شده است و از این رو، می‌بینیم که حضرت امام خمینی (قده) در بحث ولایت فقیه خود به طور مکرر تصریح می‌کند که منظور از ولایت فقها در عصر غیبت، همان ولایت از قسم دوم است:

«للفقیه العادل جمیع ما للرسول والائمة علیهم السلام مما یرجع الی الحكومة و السیاسة»؛^(۴) تمامی اختیارات پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) که به حکومت و سیاست برمی‌گردد برای فقیه عادل نیز ثابت است.

«فتحصل مما مرّ ثبوت الولاية للفقهاء من قبل المعصومین (ع) فی جمیع ما ثبت لهم الولاية فیه من جهة كونهم سلطاناً علی الامة»؛^(۵) ثابت است ولایت برای فقها از جانب معصومین (ع) در تمام اموری که معصومین (ع) از جهت حاکم بودن بر امت، در آنها دارای ولایت هستند.

«ما ثبت للنبی صلی الله علیه و آله و الامام علیه السلام من جهة ولايته و سلطنته ثابت للفقیه»؛^(۶) هر آنچه برای پیامبر اکرم (ص) و امام معصوم (ع) از جهت ولایت و حکومت ثابت است، برای فقیه نیز ثابت می‌باشد.

«انّ للفقیه جمیع ما للامام علیه السلام الا اذا قام الدلیل علی ان الثابت له علیه السلام لیس من جهة ولايته و سلطنته بل لجهات شخصيته»؛^(۷) فقیه از تمامی اختیارات امام (ع) برخوردار است، مگر در مواردی که دلیلی قائم شود بر این که اختیار امام معصوم (ع) ناشی از جهت ولایت و حکومت نیست، بلکه به دلیل جهات شخصی [همانند عصمت] است.

همچنین توضیح می‌دهد که مراد از ولایتی که به فقها در عصر غیبت انتقال پیدا کرده

ولایت کلیه الهیه نیست، بلکه ولایت جعلی اعتباری است که همان منصب حکومت و فرمانروایی می باشد:

«لیس المراد بالولاية هي الولاية الكلية الالهية التي دارت في لسان العرفاء وبعض اهل الفلسفة بل المراد هي الولاية الجعلية الاعتبارية كالسلطنة العرفية و سائر المناصب العقلانية كالخلافة التي جعلها الله تعالى لداود (ع) وقرع عليها الحكم بالحق بين الناس وكنصب رسول الله صلى الله عليه و آله علياً (ع) بامر الله تعالى خليفة وولياً على الامة»^(۸)؛ مراد از ولایت [در بحث ولایت فقیه] ولایت کلیه الهیه که در زبان عرفا و بعضی از اهل فلسفه رایج است نمی باشد. بلکه مقصود از آن ولایت جعلی اعتباری است، مانند حکومت عرفی و دیگر منصب ها و مقام های عقلایی؛ همچون خلافتی که خداوند متعال برای داوود (ع) جعل کرد و حکومت بر اساس حق در بین مردم را بر آن (خلافت) متفرع ساخت و مانند نصب علی (ع) به عنوان خلیفه و ولی بر امت از سوی رسول خدا (ص) به امر خداوند متعال.

و در نهایت برای این که جای هیچ گونه برداشت ناصوابی باقی نماند می فرماید:

«انّ ما ثبت للنبي صلى الله عليه وآله والامام عليه السلام من جهة ولايته وسلطنته ثابت للفقيه واما اذا ثبت لهم (ع) ولاية من غير هذه الناحية فلا فلو قلنا بان المعصوم عليه السلام له الولاية على طلاق زوجة الرجل او بيع ماله او اخذه منه ولو لم تقتض المصلحة القائمة لم يثبت ذلك للفقيه ولا دلالة للدلالة المتقدمة على ثبوتها له حتى يكون الخروج القطعي من قبل التخصيص»^(۹)

اگر برای معصوم (ع) از غیر جهت حکومت و فرمانروایی اش بر جامعه، ولایتی ثابت باشد مانند ولایت بر طلاق دادن همسر مردی یا فروش اموال او یا مصادره دارایی اش، چنین ولایتی برای فقیه ثابت نخواهد بود. چراکه این ولایت، ناشی از جنبه حکمرانی و امارات معصومین (ع) نیست و هیچ یک از ادله ولایت فقیه نیز بر ثبوت چنین ولایتی برای فقها در عصر غیبت دلالت ندارد.

بنابراین نفی مصادیق این قسم از ولایت برای فقها، به منزله تخصیص بر ادله ولایت فقیه نیست.

نتیجه آن که اطلاق ولایت به هیچ وجه به معنای بی قید و شرط بودن آن نیست و لذا بین ولایت مطلقه و حکومت مطلقه یا استبدادی تفاوت زیادی وجود دارد؛ چنانکه امام خمینی (قده) نیز به این تفاوت اشاره کرده می فرماید:

«اسلام بنیانگذار حکومتی است که در آن نه شیوه استبداد حاکم است که آراء و تمایلات نفسانی یک تن را بر سراسر جامعه تحمیل کند و نه شیوه مشروطه و جمهوری که متکی بر قوانینی باشد که گروهی از افراد جامعه برای تمامی آن وضع می‌کنند. بلکه حکومت اسلامی نظامی است ملهم و منبعث از وحی الهی که در تمام زمینه‌ها از قانون الهی مدد می‌گیرد و هیچ یک از زمامداران و سرپرستان امور جامعه را حق استبداد رأی نیست. تمام برنامه‌هایی که در زمینه زمامداری جامعه و شئون و لوازم آن جهت رفع نیازهای مردم به اجرا در می‌آید باید بر اساس قوانین الهی باشد. این اصل کلی حتی در مورد اطاعت از زمامداران و متصدیان امر حکومت نیز جاری و ساری است. بلی این نکته را باید بیفزاییم که حاکم جامعه اسلامی می‌تواند در موضوعات بنا بر مصالح کلی مسلمانان یا طبق مصالح افراد حوزه حکومت خود عمل کند. این اختیار هرگز استبداد به رأی نیست، بلکه در این امر مصلحت اسلام و مسلمین منظور شده است. پس اندیشه حاکم جامعه اسلامی نیز همچون عمل او تابع مصالح اسلام و مسلمین است.»^(۱۰)

۵. ممکن است گفته شود اکنون که اطلاق ولایت به معنای بی قید و شرط بودن آن نیست، پس چرا اصولاً از کلمه «مطلقه» در توضیح ولایت استفاده شده و بر «ولایت مطلقه فقیه» تأکید می‌شود؟ آیا بهتر نیست که به جای آن صرفاً از اصطلاح «ولایت فقیه» استفاده کنیم؟

در پاسخ می‌گوییم آوردن کلمه مطلقه به دنبال ولایت، در مقایسه با دیگر نظریاتی است که در مورد حیطة اختیارات ولی فقیه وجود دارد. توضیح این که در خصوص حدود اختیارات ولی فقیه سه نظریه مهم در میان فقهای شیعه دیده می‌شود:

حدود اختیارات ولی فقیه از دیدگاه فقهای امامیه

الف. نظریه‌ای که فقیه را مجاز به تصرف در امور حسبیه می‌داند، ولی برای او ولایتی بر انجام این امور قائل نیست و فرق بین این دو (یعنی صرف جواز تصرف و ولایت بر تصرف) را چنین بیان می‌کند که در صورت اول وکیل فقیه و شخص منصوب از جانب او پس از مرگ وی منعزل می‌شود، در حالی که در صورت دوم (ولایت بر تصرف) با مرگ فقیه، وکیل و منصوب او منعزل نمی‌گردد.^(۱۱)

ب. نظریه‌ای که فقیه را دارای ولایت بر تصرف در امور حسبیه می‌داند، اما معتقد

است که ولایت عامه که از مصادیق بارز آن، حفظ مرزها و نظم کشور و جهاد و دفاع و اجرای حدود و گرفتن خمس و زکات و اقامه نماز جمعه می باشد برای فقیه ثابت نیست. (۱۲)

ج. نظریه ای که فقیه جامع الشرایط را در تمامی شئون امت و جمیع امور مربوط به حکومت، دارای ولایت می داند. بر اساس این نظریه، که مورد قبول حضرت امام (قده) و بسیاری دیگر از فقهاست، از حیث امور مربوط به حکومت، بین فقیه و پیامبر (ص) و ائمه (ع) فرقی وجود ندارد و همگی دارای اختیارات یکسانی هستند. در نتیجه، ولی فقیه همچون معصومین (ع) اختیار اقامه نماز جمعه و اجرای حدود و انعقاد قرارداد صلح و گرفتن خمس و زکات و سرپرستی امور محجورین و اوقاف عامه و به طور خلاصه، تشکیل حکومت اسلامی با تمام لوازم آن را داراست.

ملاحظه می شود که این نظریه، حدود اختیارات فقیه جامع الشرایط را مقید به صرف جواز تصرف در امور حسبیه یا ولایت بر این امور ندانسته است، بلکه نسبت به این دو محدوده «اطلاق» داشته، معتقد است که «مطلق» امور مربوط به حکومت در تحت ولایت فقیه جامع الشرایط است. از این رو، این نظریه را ولایت مطلقه نام گذاشته اند که گاهی ولایت عامه نیز نامیده می شود. بدین ترتیب نسبی بودن اطلاق در نظریه ولایت مطلقه کاملاً آشکار می گردد.

در اینجا شایسته است برای تکمیل مطلب و زدودن بعضی شبهات، سه نکته را خاطر نشان سازیم:

نکته اول: ولایت مطلقه، تنها راه تشکیل حکومتی مبسوط الید

۶. با توجه به توضیحی که در مورد ولایت مطلقه فقیه و دو نظریه دیگر ارائه گردید، ملاحظه می شود که تنها بر اساس پذیرش ولایت مطلقه فقیه است که می توان در عصر غیبت، یک حکومت اسلامی تمام عیار و مبسوط الید تشکیل داد. زیرا فقط بر طبق این مبناست که تمامی اختیارات حکومتی پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) به فقیه جامع الشرایط منتقل می گردد. (۱۳)

همچنین واضح گردید که اختیارات مطلقه امر عجیب و غیر قابل قبولی نیست، بلکه

مقصود از آن اختیاراتی است که ناشی از طبع حکومت و سرپرستی امور عمومی جامعه است و حکومت‌ها به طور معمول در همان محدوده اعمال حاکمیت می‌کنند. البته مصادیق این امور در زمان‌های مختلف تغییر می‌کند، ولی ملاک اصلی، واحد و ثابت است و همان طور که در کلام امام خمینی (قده) نیز مکرر به آن تصریح شده بود ملاک، اداره جامعه و سرپرستی امور عمومی است. بنابراین هرگونه اختیاری که برای تأمین این هدف مورد نیاز باشد از آن حکومت اسلامی خواهد بود.

به عبارت دیگر، جامعه اسلامی همچون هر جامعه دیگری نیازمند وجود حکومت است و طبیعی است که حکومت نیز بدون وجود اختیارات لازم، از انجام وظایف خود ناتوان خواهد بود. در عصر حضور معصومین (ع) این اختیارات توسط آن بزرگواران (ع) اعمال می‌شد و در عصر غیبت آنان چون نیاز به حکومت همچنان پا برجاست، اختیارات مزبور توسط فقیه جامعه الشریط که منصوب از جانب ائمه (ع) است به اجرا درمی‌آید.

واضح است که ضرورت وجود حکومت هیچ ربطی به عصمت ندارد، بلکه یک نیاز همیشگی تمامی جوامع انسانی است. بنابراین، بدیهی است که حدود اختیارات حکومتی پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) با اختیارات حکومتی فقیه جامع الشریط یکسان خواهد بود. چراکه هدف از داشتن و اعمال چنین اختیاراتی همان پاسخگویی به نیاز دائمی جوامع بشری به وجود حکومتی است که اداره امور عمومی و اجتماعی آنان را بر عهده گیرد.

نکته دوم: ولایت مطلقه، نظریه‌ای مشهور در بین فقهای امامیه

۷. ولایت مطلقه فقیه در میان فقهای شیعه طرفداران زیادی داشته، از نظریات مشهور محسوب می‌شود؛ بلکه بسیاری از فقها بر آن ادعای اجماع کرده یا آن را از مسلمانات فقه امامیه دانسته‌اند:

محقق کرکی (متوفی به سال ۹۴۰ قمری) در این مورد می‌نویسد:

«اتفق اصحابنا رضوان الله علیهم علی أنّ الفقیه العدل الامامی الجامع الشریط الفتنوی المعبر

عنه بالمجتهد فی الاحکام الشرعیة نایب عن قبال ائمه الهدی صلوات الله و سلامه علیهم فی حال

الغیبة فی جمیع ما للذیابة فیہ مدخل»^(۱۴)؛

فقه‌های شیعه اتفاق نظر دارند که فقیه عادل امامی مذهب که جامع شرایط فتواست و از او به مجتهد در احکام شرعی تعبیر می‌شود، از جانب ائمه (ع) در زمان غیبت در همهٔ اموری که نیابت بردار است (یا نیابت در آن دخالت دارد) نایب می‌باشد. ملا احمد نراقی (متوفی به سال ۱۲۴۵ قمری) می‌نویسد:

«ان کلیة ما للفقیه العادل وله الولاية فیہ امران:

احدهما: کل ماکان للنبی و الامام الذین هم سلاطین الانام و حصون الاسلام فیہ الولاية وکان لهم للفقیه ایضاً ما اخرجہ الدلیل من اجماع او نص او غیرهما.
و ثانیهما: ان کل فعل متعلق بامور العباد فی دینهم او دنیاهم ولا بد من الاتیان به و لا مفتر منه... فهو وظيفة الفقیه وله التصرف فیہ و الاتیان به.»^(۱۵)؛

تمامی آنچه فقیه عادل بر آن ولایت دارد دو امر است:

۱. هر آنچه پیامبر و امام که فرمانروایان مردم و دژهای استوار اسلامند در آن ولایت دارند، فقیه نیز در آن ولایت دارد؛ مگر مواردی که با دلیلی همچون اجماع یا نص یا غیر این دو استثنا شود.
 ۲. هر کاری که مربوط به امور دین یا دنیای مردم است و از انجام آن گزیری نیست... و وظیفهٔ فقیه است و او مجاز به تصرف در آن و انجام آن می‌باشد.
- و سپس در تعلیل اختیارات مطلقه فقیه که آن را در قالب دو قضیه کلیه فوق بیان نمود، می‌نویسد:

«اما الاول فالدلیل علیه بعد ظاهر الاجماع - حیث نص به کثیر من الاصحاب بحیث ینظر منه

گونه من المسلمات - ما صرحت به الاخبار المتقدمه... و اما الثانی فیدل علیه بعد الاجماع ایضاً امران...»^(۱۶)؛

اما دلیل بر امر اول، علاوه بر ظاهر اجماع به گونه‌ای که بسیاری از اصحاب بدان تصریح کرده‌اند و چنین برمی‌آید که در نزد آنان از مسلمات است، روایاتی می‌باشد که به این مسئله تصریح کرده‌اند. اما دلیل بر امر دوم، پس علاوه بر اجماع دو دلیل دیگر هم دارد....

میرفتاح مراغی (از فقهای معاصر علامه نراقی) در اثبات ولایت مطلقه فقیه هم به اجماع محصل تمسک می‌کند و هم به اجماع منقول؛ و در توضیح اجماع محصل می‌نویسد: مراد از آن، اجماع بر قاعده است نه اجماع بر حکم؛ به این معنی که یک قاعده کلی اجماع در بین فقها وجود دارد که در هر مقامی که دلیلی بر ولایت غیر حاکم شرع (فقیه جامع الشرایط) وجود ندارد ولایت در آن مورد از آن حاکم شرع است. این اجماع شبیه اجماعی است که فقهای شیعه بر اصالة الطهارة دارند و وجود این اجماع برای کسی که کلمات فقها را تتبع نماید واضح است. و در توضیح اجماع منقول می‌نویسد: در کلام فقها این اجماع به حد استفاضه نقل شده است که در هر موردی که دلیلی بر ولایت غیر فقیه نداریم، فقیه ولایت دارد:

«احدهما الاجماع المحصل وربما يتخيل انه امر لثبتي لا عموم فيه حتى يتمسك به في محل الخلاف وهو كذلك لو اردنا بالاجماع الاجماع القائم على الحكم الواقعي الغير القابل للخلاف و التخصيص ولو اريد الاجماع على القاعدة بمعنى كون الاجماع على ان كل مقام لا دليل فيه على ولاية غير الحاكم فالحاكم ولي له فلا مانع في التمسك به في مقام الشك فيكون كالاجماع على اصالة الطهارة ونحوه والفرق بين الاجماع على القاعدة والاجماع على الحكم واضح فتدبر وهذا الاجماع واضح لمن تتبع كلمة الاصحاب.

ثانيها: منقول الاجماع في كلامهم على كون الحاكم ولياً في ما لا دليل فيه على ولاية غيره ونقل الاجماع في كلامهم على هذا المعنى لعله مستفيض في كلامهم»^(۱۷)

مرحوم شیخ محمد حسن نجفی، صاحب جواهر الکلام (متوفی به سال ۱۲۶۶ قمری) پس از آن که در کتاب خمس راجع به وجوب دفع سهم امام (ع) به فقیه جامع الشرایط بحثی را مطرح می‌کند، می‌گوید: در هر حال ظاهر از عمل و فتوای فقهای شیعه در سایر ابواب فقه این است که آنان قائل به عموم ولایت فقیه بوده‌اند. بلکه شاید این مسئله از مسائل مسلم یا ضروری در نزد آنان باشد:

«لکن ظاهر الاصحاب عملاً و فتوی فی سایر الابواب عمومها بل لعله من المسلمات او الضروریات عندهم»^(۱۸)

و در کتاب الزکاة جواهر، بعد از سخن از اطلاق ادله حکومت فقیه جامع الشرایط در

زمان غیبت می‌گوید: می‌توان بر این مطلب تحصیل اجماع نمود. زیرا فقهای شیعه همواره در موارد متعددی از ولایت فقیه سخن گفته‌اند که دلیلی جز اطلاق ادله حکومت فقیه ندارد. و مؤید این اطلاق، آن است که نیاز به ولایت فقیه بیش از نیاز به او برای بیان احکام شرعی است:

«و يمكن تحصیل الاجماع عليه فانهم لا يزالون يذكرون ولا يته في مقامات عديدة لا دليل عليها سوى الاطلاق الذي ذكرناه المؤيد بمسئس الحاجة الى ذلك اشد من مسئسها في الاحكام الشرعية.» (۱۹)

مرحوم سید محمد بحر العلوم (متوفی به سال ۱۳۲۶ قمری) در کتاب «بلغة الفقیه» می‌نویسد: کسی که فتاوی فقهای شیعه را بررسی کرده باشد درمی‌یابد که آنان بر وجوب رجوع به فقیه در موارد متعددی اتفاق نظر دارند، با این که در آن موارد نص خاصی وارد نشده لکن فقها با استناد به ضرورت دلیل عقلی و نقلی قائل به عمومیت ولایت برای فقیه شده‌اند، بلکه نقل اجماع بر ولایت عامه فقیه بیش از حد استفاضه است و بحمدالله این مسئله آن قدر واضح است که هیچ شک و شبهه‌ای در آن راه ندارد:

«هذا مضافاً الى غير ما يظهر لمن تتبع فتاوى الفقهاء في موارد عديدة كما مستعرف في اتفاقهم على وجوب الرجوع فيها الى الفقيه مع انه غير منصوص عليها بالخصوص و ليس الا استفادتهم عموم الولاية له بضرورة العقل و النقل بل استدلوا به عليه بل حكاية الاجماع عليه فوق حد الاستفاضة وهو واضح بحمد الله تعالى لا شك فيه ولا شبهة تعترية.» (۲۰)

حتی مرحوم شیخ انصاری که در کتاب مکاسب خود ولایت فقیه را در محدوده معینی می‌پذیرد، به شهرت آن در میان فقهای شیعه اعتراف کرده می‌نویسد:

«... لكن المسألة لا تخلو عن الاشكال و ان كان الحكم به مشهوراً.» (۲۱)

ملاحظه می‌شود که بر اساس تصریح بعضی از بزرگ‌ترین فقهای شیعه، ولایت مطلقه یا عامه فقیه از نظریات اتقاقی و یا دست‌کم، از نظریات مشهور بین فقیهان امامیه می‌باشد و چیزی نیست که از زمان مرحوم محقق نراقی مطرح شده باشد. چه این که، محقق کرکی که سیصد سال قبل از علامه نراقی می‌زیسته، به اتقاقی بودن این نظریه در بین فقهای شیعه تصریح نموده است (چنانکه عبارت ایشان پیش از این آورده شد) و این بدان معنی است

که قبل از محقق کرکی نیز نه تنها نظریه ولایت مطلقه فقیه در میان فقیهان امامیه مطرح بوده است، بلکه به اندازه‌ای طرفدار و موافق داشته که محقق مزبور آن را مورد اتفاق اصحاب دانسته است.

اکنون بنگرید به سخن یکی از نویسندگان که چقدر به دور از تحقیق و دقت نظر ابراز داشته است:

«ولایت فقیه به معنای زعامت سیاسی، مدیریت و زعامت اجتماعی فقیه از این زمان (زمان علامه نراقی) آغاز می‌شود. بنابراین، عمر نظریه ولایت فقیه به معنای حکومت و سلطنت فقیه کمتر از دو قرن است.» (۲۲)

سزاوار بود نویسنده مزبور در کلام مرحوم نراقی بیشتر دقت می‌کرد تا ببیند که وی نظریه خود، یعنی زعامت سیاسی و اجتماعی فقیه، را اجماعی معرفی می‌کند (چنانکه عبارت ایشان را پیش از این نقل کردیم) و این خود، دست کم کاشف از شهرت نظریه ولایت فقیه و یا کثرت طرفداران نظریه مزبور به معنای زعامت سیاسی و اجتماعی فقیه در میان فقهای پیش از علامه نراقی می‌باشد. پس چگونه می‌توان گفت که «عمر نظریه ولایت فقیه به معنای حکومت و سلطنت فقیه کمتر از دو قرن است»؟!

نکته سوم: ولایت مطلقه فقیه، اصطلاحی با دو معنی

۸. یکی از اموری که همواره موجب بروز اشتباهات فاحش برای غیر متخصصان در علوم مختلف، بویژه علوم انسانی، شده است اشتراک اصطلاح می‌باشد؛ بدین معنی که گاه از یک اصطلاح واحد در موارد متعدد، دو یا چند معنی مختلف اراده می‌شود و خواننده غیر متخصص که به این اختلاف معنی پی نبرده و یا اگر از آن با خبر است در تشخیص معنای مورد نظر اصطلاح در هر موردی ناتوان می‌باشد، از این رهگذر در ورطه اشتباهات سهمگینی فرو می‌افتد. در بحث ولایت فقیه نیز ما با چنین وضعیتی رو به رو هستیم. توضیح این که: اصطلاح ولایت یا سلطنت^(۲۳) مطلقه فقیه گاهی به معنای ولایت فقیه بر اموال و نفوس به کار می‌رود و گاهی به معنای زعامت سیاسی و حکومت فقیه استعمال می‌شود. مرحوم شیخ انصاری این اصطلاح را به هر دو معنی در دو کتاب

مختلف خود، «مکاسب» و «کتاب القضاء» به کار برده است؛ به این صورت که در کتاب مکاسب پس از تقسیم مناصب فقیه به سه منصب افتا، قضا و ولایت بر تصرف در اموال و نفوس، بحث اصلی را به قسم سوم اختصاص داده، می نویسد:

«الثالث: ولاية التصرف في اموال و الانفس و هو المقصود بالتفصيل هنا» (۲۴)

سپس این ولایت را به دو وجه تقسیم می کند:

الف. استقلال ولی نسبت به تصرف در اموال و نفوس با قطع نظر از این که آیا تصرف دیگران منوط به اذن او هست یا خیر.

ب. عدم استقلال دیگران نسبت به تصرف در اموال و نفوس و منوط بودن تصرف آنان به اذن ولی، اگر چه خود ولی استقلال در تصرف نداشته باشد. (۲۵)

آنگاه هر دو وجه از ولایت بر تصرف در اموال و نفوس را برای پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) ثابت دانسته، در مورد وجه اول می نویسد:

«وبالجمله فالمستفاد من الادلة الاربعه بعد التتبع و التأمل ان للامام سلطنته مطلقه على الرعية

من قبل الله تعالى و ان تصرفهم نافذ على الرعية ماض مطلقاً» (۲۶)

آنچه بعد از تتبع و تأمل در ادله چهارگانه کتاب، سنت، اجماع و عقل استفاده می شود این است که امام از جانب خداوند بر مردم سلطنت و ولایت مطلقه داشته و تصرفش در امور مردم به طور مطلق نافذ و معتبر است.

ملاحظه می شود که در اینجا مرحوم شیخ انصاری به صراحت از اصطلاح سلطنت مطلقه استفاده می کند و به دنبال آن که به بحث در مورد ثبوت چنین ولایتی برای فقیه جامع الشرایط می پردازد، قاطعانه آن را رد کرده می نویسد:

«وبالجمله فاقامة الدليل على وجوب طاعة الفقيه كالامام الا ما خرج بالدليل وونه خرط

الفتاد» (۲۷)؛

اقامة دليل بر این که اطاعت از فقیه نیز همچون امام معصوم (ع) واجب است [یعنی همان سلطنت و ولایت مطلقه امام (ع) بر اموال و نفوس مردم، برای فقیه نیز در زمان غیبت ثابت است] سخت تر از دست کشیدن بر بدنه گیاه پر از خار می باشد. (۲۸) در این مورد اکثر فقهای امامیه با شیخ انصاری هم عقیده اند؛ همان فقهایی که ولایت مطلقه فقیه

به معنای زعامت سیاسی - اجتماعی او را پذیرفته‌اند، تصریح می‌کنند که چنین ولایتی (یعنی ولایت بر اموال و نفوس) برای فقیه ثابت نیست. به عنوان مثال، مرحوم سید محمد آل بحر العلوم صاحب کتاب ارزشمند «بلغة الفقیه» (که کلام او در پذیرش ولایت مطلقه فقیه پیش از این آورده شد) در این مورد می‌نویسد:

«لا شك فی تصور الادلة عن اثبات اولوية الفقيه بالناس من انفسهم كما هي ثابتة لجميع الائمة

عليهم السلام بعدم القول بالفصل بينهم وبين من ثبت له منهم عليهم السلام بنص غدیر خم» (۲۹)؛

شکی نیست که ادله از اثبات اولویت فقیه نسبت به نفوس مردم قاصر است، با این که چنین اولیوی برای تمام ائمه (ع) ثابت است. به دلیل این که بین امیرالمؤمنین (ع)، که این اولویت به نص غدیر خم برای حضرتش ثابت است، و دیگر ائمه (ع) در این مورد فرقی نیست و بعضی از فقهای معاصر که به صراحت، ولایت مطلقه فقیه در امر زمامداری و حکومت را پذیرفته‌اند، در مورد ولایت فقیه بر اموال و نفوس نوشته‌اند:

«ثم انه لو قلنا بثبوت ذلك (ای الولاية على الاموال و النفوس) له (ص) بمقتضى هذه

الآية (النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم. احزاب / ۶) او ادلة اخرى و ثبوته لخلفائه المعصومين و

الائمة الهادين (ع) ولكن اثباته للفقیه دونه خرط القتاد» (۳۰)؛

اگر هم به مقتضای آیه ۶ از سوره احزاب «النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم» یا ادله دیگر، قائل به ثبوت ولایت بر اموال و نفوس مردم برای پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) شویم، لکن اثبات چنین ولایتی برای فقیه سخت تر از دست کشیدن بر بدنه گیاه پر از خار است. سرّ این مطلب، چنانکه گفتیم، تعدد معنای اصطلاحی ولایت مطلقه فقیه است و به همین دلیل می‌بینیم شیخ انصاری که کلام صریح وی در نفی ولایت مطلقه فقیه به معنای ولایت او بر تصرف در اموال و نفوس گذشت، در کتاب القضاء خود به صراحت ولایت مطلقه فقیه را به معنای زعامت سیاسی و اجتماعی فقیه می‌پذیرد و می‌نویسد:

«و ان شئت تقرب الاستدلال بالتوقيع و بالمقبولة توجه اوضح فنقول لانزع في نفوذ حكم

الحاكم في الموضوعات الخاصة اذا كانت محلاً للتخاصم فحينئذ نقول ان تعليل الامام (ع) وجوب

الرضا بحكومة في الخصومات يجعله حاكماً على الاطلاق و حجة كذلك يدل على ان حكمه في

الخصومات والوقایع من فروع حکومتہ المطلقہ و حجتيہ العامة فلا يختص بصورة التخاصم وكذا

الكلام فی المشهوره اذا حملنا القاضی فیها علی المعنی اللغوی المرادف لفظ الحاكم» (۳۱)

بدین ترتیب، از دیدگاه شیخ انصاری اگر امام صادق (ع) در مقبوله عمر بن حنظله (۳۲) علت و جوب رضایت دادن به قضاوت فقیه را، حاکم مطلق قرار دادن او دانسته و فرموده است: «فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً» (باید به حکم و قضاوت فقیه رضایت دهند؛ زیرا من او را بر شما حاکم قرار دادم) و امام زمان (ع) نیز در تویح شریف (۳۳) فقها را حجت بر مردم معرفی کرده و فرموده است:

«فانهم حجتي علیکم و انا حجة الله»، اینها دلالت بر آن دارد که حکم فقیه در حل و فصل

خصومتها و دعاوی، از شاخه‌های حکومت مطلق او و حجت عام اوست. بنابراین به صورت

تخاصم و حل و فصل دعاوی اختصاص نداشته، بلکه شامل غیر موارد تخصص نیز می‌گردد؛ یعنی

فقیه جامع شرایط نه تنها ولایت بر قضا دارد، بلکه ولایت بر حکومت و زمامداری جامعه نیز دارد

و این همان است که شیخ انصاری آن را حکومت مطلق و حجیت عام می‌نامد.

مرحوم شیخ در جای دیگری از کتاب خود تصریح می‌کند که آنچه عرفاً از لفظ حاکم متبادر به ذهن می‌شود (در جمله جعلته علیکم حاکماً در مقبوله عمر بن حنظله) کسی است که به طور مطلق تسلط بر امور دارد. چنانکه هرگاه سلطان سرزمینی به اهالی آنجا بگوید فلانی را بر شما حاکم قرار دادم چنین فهمیده می‌شود که شخص مزبور در تمامی اموری که دخیل در اوامر سلطان هستند اعم از جزئی و کلی بر مردم تسلط و ولایت دارد:

«ثم ان الظاهر من الروایات المتقدمه نفوذ حکم الفقیه فی جمیع خصوصیات الاحکام الشرعیة

وفی موضوعاتها الخاصة بالنسبة الی ترتب الاحکام علیها لان المتبادر عرفاً من لفظ الحاكم هو

المتسلط علی الاطلاق فهو نظیر قول السلطان لاهل بلدة جعلت فلاناً حاکماً علیکم حیث يفهم منه

تسلطه علی الرعية فی جمیع ماله دخل فی اوامر السلطان جزئياً او کلیاً» (۳۴)

تفصیل بین ولایت فقیه بر اموال و نفوس مردم که شامل امور خصوصی زندگی آنان نیز می‌شود و ولایت فقیه بر حکومت، یا به تعبیر دیگر، زعامت سیاسی و اجتماعی فقیه که تنها حیطة امور عمومی را در بر می‌گیرد مورد قبول حضرت امام خمینی (قده) نیز

می‌باشد و چنانکه پیش از این عبارت ایشان را آوردیم، معظم له تصریح کرده‌اند که اگر برای معصوم (ع) از غیر جهت حکومت و فرمانروایی اش بر جامعه ولایتی ثابت باشد، مانند ولایت بر طلاق دادن همسر مردی یا فروش اموال او یا مصادره دارایی اش، چنین ولایتی برای فقیه ثابت نخواهد بود. چراکه این ولایت ناشی از جنبه حکمرانی و امارت معصومین (ع) نیست و هیچ یک از ادله ولایت فقیه نیز به ثبوت چنین ولایتی برای فقها در عصر غیبت دلالت ندارد.^(۳۵)

در پایان بحث از این نکته، به عنوان تلخیص و نتیجه‌گیری، عبارت یکی از فقهای معاصر را که به وضوح دو معنای ولایت فقیه را از هم تفکیک نموده و به توضیح آن‌ها پرداخته است به دلیل فواید و نکاتی که دارد نقل می‌کنیم:

«ولایت تصرف در دو معنی به کار می‌رود که نسبت میان این دو (در اصطلاح) عموم من وجه

است چنانچه اشاره خواهیم نمود.

معنی اول: عبارت است از سلطه تصرف در خصوص نفوس و اموال دیگران به همان‌گونه

که شخص بر نفس و مال خود ولایت دارد. یعنی می‌تواند به هر شکل و نحوی که بخواهد تصرف کند اعم از تصرفات خارجی مانند آن که ولی، مولی علیه را طبق مصلحت تحت عمل جراحی پزشکی قرار دهد و یا او را با خود به سفر ببرد و امثال آن، و یا تصرفات اعتباری در نفس او مانند آن که برای او زنی از دواج کند یا زن او را طلاق بدهد و یا در اموال مولی علیه تصرفاتی اعم از تصرفات خارجی و یا اعتباری انجام دهد. مانند آن که اموال او را - طبق مصلحت - از جایی به جایی و یا از شهری به شهر دیگر انتقال دهد و یا آن که به فروش برساند یا اجاره دهد یا تعویض نماید و امثال آن.

معنی دوم: عبارت از سلطه تصرف در امور اجتماعی و سیاسی کشور که از آن تعبیر به

ولایت زعامت نیز می‌شود. سخن پیرامون ولایت تصرف در کتب فقهیه - غالباً - در بحث شرایط متعاقبین در کتاب بیع گفته می‌شود و منظور از آن همان ولایت به معنی اول است از آن جهت که حاکم شرع (فقیه) مانند پدر و جد پدری آیا ولایت بر اموال قاصرین مانند یتیم بی سرپرست دارد یا نه؟ و در صورت ثبوت، آیا ولایت او بر اموال محدود به قاصرین است یا سایر افراد را نیز شامل می‌شود؟ ولایت فقیه را غالباً به صورت اطلاق نفی می‌کنند و از جمله مرحوم شیخ انصاری (فدیه)

در کتاب مکاسب، صفحه ۱۵۵ ولایت مطلقه را به معنای اول نفی کرده است. (۳۶)

و اما ولایت بر تصرف به معنی دوم که عبارت است از ولایت زعامت و ریاست حکومت اسلامی، شاید اکثر فقها آن را قبول دارند. زیرا فقیه جامع الشرایط - اعم از شرایط شرعی و سیاسی، اجتماعی و عرفی - نسبت به حاکمیت اسلامی از دیگران اولی است؛ چه آن که حفظ نظم اسلامی باید به دست کسی انجام شود که آگاهی کامل از احکام اسلام و قوانین آن داشته باشد. با انسداد توجیهی به ضرورت حفظ نظم اسلامی - در صورت امکان - و بسط ید فقیه، به این نتیجه می‌رسیم که حق حاکمیت اسلامی و ولایت تصرف در امور اجتماعی و سیاسی با فقیه است.

و اما ولایت به معنای اول که یک نوع خصیصه فوق العاده است نیاز به دلیل مستقل دارد تا فقیه همچون معصوم (ع) دارای این سلطه خاص نیز بوده و روشن است که نفی آن هیچ گونه ارتباطی به ولایت زعامت در امور اجتماعی و سیاسی ندارد. زیرا ولایت تصرف در اموال و نفوس یک امر زاید و جنبی است که ثبوت آن برای فقیه یک امر استثنایی و غیر ضروری به شمار می‌آید و بسیاری از علما آن را مخصوص معصومین (ع) دانسته‌اند.

و همان گونه که اشاره کردیم نسبت میان این دو معنی - از ولایت تصرف - عموم من وجه است؛ یعنی ممکن است که کسی هر دو نوع ولایت تصرف را دارا باشد، مانند پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) که هم دارای سلطه بر کشور بوده و هم سلطه بر نفوس و اموال شخصی افراد داشتند و ممکن است کسی تنها دارای یکی از این دو ولایت بوده باشد. (۳۷)

پی نوشت‌ها:

۱. در مورد این که آیا ولی فقیه مجاز به انحلال مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان است یا نه، به مقاله نگارنده با عنوان «پاسخ به سؤالاتی در زمینه ولایت فقیه» که به عنوان قسمتی از جزوه درسی در توسط مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم (ع) منتشر شده است رجوع کنید.

۲. دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی علم حقوق، صص ۲۵۰ - ۲۴۹.

۳. آیت الله مشکینی، اصطلاحات الاصول، ص ۲۴۷.

۴. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۷.

۵. همان، ص ۴۸۸.

۶. همان، ص ۴۸۹.

۷. همان، ص ۴۹۶.

۸. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۳.

۹. همان، ص ۴۸۹.

۱۰. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱. (ترجمه)

۱۱. آیت الله خوئی، التفتیح، ج ۱، صص ۴۲۳-۴۲۴.

۱۲. این نظریه رأی مرحوم علامه نائینی است که پس از بحث استدلال در باره آن چنین نتیجه گرفته اند:

«و کیف کان فائبات الولاية العامة للفقیه بحیث تتعین صلاة الجمعة باقامته لها او نصب امام لها مشکل» (منیة الطالب، ج ۱، ص ۳۲۷).

۱۳. لازم به تذکر است که بر اساس مبنای امور حسبیه نیز می توان تشکیل حکومت داد؛ لکن چنین حکومتی با

حکومت مبتنی بر ولایت مطلقه دست کم دو فرق مهم دارد:

اولاً: حکومت بر طبق مبنای امور حسبیه، فقط اختیار انجام اموری را خواهد داشت که وجود آن‌ها برای جامعه ضروری بوده و از این طریق مصداق بودن آن‌ها برای امور حسبیه احراز شده باشد؛ ولی اجازه تصرف در اموری را که به حد ضرورت نرسیده، بلکه انجام آن‌ها صرفاً به مصلحت جامعه است، مانند توسعه خیابان‌ها و اصلاحات کشاورزی یا تقسیم اراضی نخواهد داشت. علت این محدودیت اختیار آن است که در مواردی که به حد ضرورت نرسیده، نمی توان به وجود ملاک امور حسبیه یعنی عدم رضایت شارع به ترک آن‌ها قطع پیدا کرد.

ثانياً: اگر در موردی بین حکومت و یکی از شهروندان در خصوص ضرورت انجام کاری اختلاف پیش آید، به این صورت که حکومت انجام آن کار را ضروری و مصداق امور حسبیه بداند، در حالی که شهروند مزبور چنین عقیده‌ای نداشته باشد بر آن شهروند، اطاعت از حکومت لازم نخواهد بود. (ر.ک: آیه الله سید کاظم حائری، ولایة الامر فی عصر الغیبه، ص ۹۳) به نظر می رسد که با وجود دو لازمه فوق، عملاً استمرار حکومت با مشکلات متعددی مواجه خواهد شد، بلکه در شرایط پیچیده دنیای امروز و گستردگی وسیع حیطه حقوق عمومی بعید است که چنین حکومتی باقی بماند. لذا می توان نتیجه گرفت که فقط بر اساس مبنای ولایت مطلقه است که تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت براحتی امکان پذیر می باشد و حکومت در عمل با تنگناهای اجرایی مواجه نخواهد شد.

۱۴. رسائل المحقق کرکی، تحقیق محمد حسون، رساله صلاة الجمعة، ج ۱، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی، قم،

ص ۱۴۲.

۱۵. عوائد الایام، چاپ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۵۳۶.

۱۶. عوائد الایام، ص ۵۳۸-۵۳۶.

۱۷. عناوین، چاپ سنگی، ص ۳۵۴.

۱۸. جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

۱۹. جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۴۲۲.

۲۰. بلغة الفقيه، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲۱. كتاب المكاسب، ص ۱۵۴، سطر ما قبل آخر، طبع طاهر خوشنویس.

۲۲. محسن کدیور، هفته نامه راه نو، شماره ۱۰، مقاله حکومت ولایی، ص ۱۲.

۲۳. لازم به تذکر است که تعبیر «سلطنت فقیه» که در بحث های ولایت فقیه در کلام امام خمینی (قده) (در کتاب البیع) و دیگر فقها زیاد به کار رفته به هیچ وجه مرادف با سلطنت به معنای پادشاهی نیست، بلکه مراد از آن معنای لغوی این کلمه است که همان حکومت و ولایت می باشد. در عربی معاصرگاهی به جای این کلمه از واژه سلطه استفاده می شود.

۲۴. كتاب المكاسب، ص ۱۵۳، طبع طاهر خوشنویس.

۲۵. همان.

۲۶. همان.

۲۷. كتاب المكاسب، ص ۱۵۴.

۲۸. قتاد را به خار مغیلان و گون ترجمه کرده اند. فرهنگ عمید می نویسد: قتاد درختی است خاردار، گلهايش زرد رنگ، از ساقه آن كثيرا می گیرند. در فارسی گون می گویند. و «المنجد» می نویسد: «يقال من دون هذا الامر خرط القتاد ای انه لا ينال الأيمشقة عظيمة و ان خرط القتاد اسهل منه و خرط القتاد هو انتزاع قشره او شوكة باليد.»

۲۹. بلغة الفقيه، ج ۳، ص ۲۳۰.

۳۰. آیت الله ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، كتاب البیع، ص ۵۸۹.

۳۱. كتاب القضاء والشهادات، ص ۴۹، اعداد لجنة تحقيق تراث الشيخ الاعظم.

۳۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷۵، ابواب صفات القاضی، باب ۹، ح ۱.

۳۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، ح ۹.

۳۴. كتاب القضاء والشهادات، ص ۴۸.

۳۵. كتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۹.

۳۶. ظاهراً فتوای آیت الله خوئی نیز مبنی بر این که معظم فقهای امامیه، ولایت مطلقه فقیه را قبول ندارند ناظر به همین معنی یعنی ولایت بر اموال و نفوس است. عبارت ایشان چنین است: «فی ثبوت الولاية المطلقة للفقیه الجامع للشرایط خلاف و معظم فقهاء الامامية يقولون بعدم ثبوتها و انما ثبت فی الامور الحسبیه فقط» (صراط النجاة فی اجوبة الاستفتائات، القسم الاول، ص ۱۲).

۳۷. آیت الله سید محمد مهدی موسوی خلخالی، حاکمیت در اسلام، صص ۳۳۴ - ۳۳۳.